

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر در کلام و فقه

دکتر محمد جعفری هرنندی^۱

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، شهرری، ایران

چکیده

گرچه در آغاز دعوت انبیاء، آموزه‌های دینی به تناسب و تفاوت طرح می‌شد، ولی پس از نهادینه شدن هر دینی عالمان دین، آموزه‌ها را طبقه بندی کرده با عنوانی که برای هر دسته‌ای قائل شدند علم ویژه‌ای بوجود آوردند. دو رشته علم، در آموزه‌های دین اسلام، اهمیت پیدا کرده: یکی علم کلام که عهده‌دار بیان عقاید و اثبات نظریات و دفع شبهات است و دومی علم فقه که متضمن چگونگی رفتار مؤمنان می‌باشد. مسائل این دو علم به اقتضای شرایط و احوالات گاه به هم آمیخته و مطالبی از علم کلام به فقه وارد می‌شود. در این میان امر به معروف و نهی از منکر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. و چون ارتباط تنگاتنگی با بحث وارد شده دارد رفته رفته جزء مسائل فقهی محسوب گشته و در ردیف نماز و روزه که عمدتاً جنبه شخصی دارد قرار گرفته است در حالی که این دو عنوان زمانی می‌توانند عملی گردند که امام مسلمین عهده دار آن باشد و لذا می‌بایست از این منظر مورد توجه قرار گیرند.

کلید واژه‌ها

امر، نهی، منکر، معروف، حاکم، امام.

طرح بحث

آموزه‌های پیامبران، مرتبط با مسائل و باورهای جامعه‌ای بوده که در آن پیامبری به رسالت برگزیده می‌شده است و این آموزه‌ها عمدتاً در پی سؤال‌ها و رویدادهایی بوده‌اند که در آن جامعه مطرح بوده است. پس از نهادینه شدن دین و بیشتر زمانی که مؤمنان هر دینی قدرتمند می‌شدند، به دلیل نیازهایی که به وجود می‌آمد، آگاهان به زبان دینی در صدد طبقه‌بندی آموزه‌های صاحب شریعت برآمده و مطالب پراکنده را با وجوه اشتراک و افتراقی که داشتند در باب‌های متفاوت جمع کرده و تحت عناوینی به بحث گذاشته و به نگارش در آوردند.

این دسته‌بندی نتایج اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و طبعاً همبستگی باورمندان به آنها و ستیز با ناباوران را در پی داشت. گروهی که بدین کار دست یازیدند به عنوان عالمان دین جایگاه ویژه‌ای در جامعه به خود اختصاص دادند و چه بسا نظر آنان فصل الخطاب یا زمینه ساز درگیری گروهی می‌شد. در جامعه اسلامی این کار در سال‌های آخر قرن اول هجری شروع شد و تاکنون ادامه دارد. اگر چه در پایان قرن پنجم به اوج خود رسید و پس از آن بیشتر عالمان دینی تکرار کننده چیزهایی بودند که در طول چهار قرن و اندی شکل گرفته بود.

یکی از تقسیمات و طبقه‌بندی، تقسیم آموزه‌های دینی به «مسائل اعتقادی» و «مسائل عملی» است که در اولی، بحث از «چگونگی هستی از منظر دین و آموزه‌های پیامبران» می‌شود که می‌توان آن را «بینش دینی» نامید و در دومی سخن از «چگونگی عمل و بایدها و نبایدها» به میان می‌آید.

آن چه در بینش دینی جمع آوری شده در اصطلاح عالمان دینی «علم کلام» نامیده شده است و آن چه در خصوص کنش و عمل دین گرد آمده «علم فقه» نام گرفته است. مباحث کلامی و فقهی اگر چه دو مقوله متفاوتند، اما مسائل و متصدیان هر دو علم سخت به هم وابسته و بر یکدیگر تأثیرگذار بوده‌اند.

هر دو علم به لحاظ باورها و روش‌هایی که متخصصان آنها برگزیده‌اند، مذهبی را به وجود آوردند. به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود «مذهب اعتزال» یا «مذهب ارجاء» اشاره به باورها و بینش‌هایی است که صاحبان این مذاهب دارند و

چون از مذهب حنفی و شافعی یاد می‌شود مقصود نحوه عمل و کنشی است که امامان این دو مذهب به پیروان خود می‌آموزند و لذا امکان دارد کسی به لحاظ بینش، پیرو معتزله باشد و در عمل از شافعی پیروی کند، در حالی که میان پیروان امام شافعی در مسائل فقهی افراد زیادی می‌توان یافت که مذهب اعتزال را در بینش دینی قبول ندارند. در این خصوص مباحث مفصل و دامنه‌داری بوجود می‌آید که بازگو کردن آن‌ها طرح دیگری می‌طلبد. در این مقال نویسنده بر آن است تا نشان دهد پاره‌ای از مسائل دینی که در آغاز «بینش» تلقی می‌شده و موجب ایجاد مذاهب اعتقادی یا کلامی شده، به علم فقه راه یافته و از علم کلام جدا شده است. به نظر می‌رسد در میان این مسائل سه مسئله از همه مهم‌تر و جنجالی‌تر هستند که در آغاز به علم کلام تعلق داشته و سپس به فقه وارد شده‌اند.

نباید فراموش کرد که وقتی مسائل علم کلام به مرحله عمل درآید، طبیعی است که باید چگونگی عمل و حکم آن را در فقه جستجو کرد. مثلاً باور به یگانگی خدا، یک بحث کاملاً کلامی است اما این که با شخص ناباور به این امر، چگونه باید رفتار کرد یک مسئله فقهی است. بدین ترتیب در مورد خدا و اثبات آن در کلام و در مورد چگونگی رفتار با مؤمن به این امر و شخص غیر مؤمن، در علم فقه بحث می‌شود. اما در خصوص آن سه مسئله چنین اتفاق افتاده که همه مباحث ابتدا در مذاهبی که متکی بر باور و اعتقاد بوده شکل گرفته‌اند و سپس در فقه مطرح و از علم کلام جدا شده‌اند. این سه مسئله عبارت است از: امامت یا حکومت، ارتداد، امر به معروف و نهی از منکر. شاید مسائل دیگری هم دچار چنین وضعی شده باشد که از دید نگارنده به دور مانده ولی این سه موضوع اهمیت ویژه دارد. در این نوشتار بحث امر به معروف و نهی از منکر مورد کنکاش قرار گرفته و گفتگو در خصوص دو مسئله مذکور به فرصت دیگری واگذار شده است.

حکومت اگر چه در فقه بحث خاصی ندارد، اما در باب قضاوت و اجرای حدود و اموال بدون صاحب و انفال و جهاد و نماز جمعه از واژه حاکم و قاضی و ناظر امور مسلمانان بحث شده که این واژه‌ها اشاره به حکومت دارد. سرانجام مباحث حکومت در فقه سر از ولایت فقیه در می‌آورد که بحث معروف و چالش برانگیزی است.

حکومت در بینش دینی و اعتقادی (علم کلام) تحت عنوان امامت به بحث گذاشته شده و این مباحث ناظر به منصب جانشینی پیامبر بوده که به عقیده شیعه مخصوص پیامبر و دوازده امام معصوم است و تا وقتی یکی از آنان در جامعه حضور داشته باشند، تشریح احکام و اداره امور مسلمانان به عهده ایشان است و هیچ کس جز آنان حق وضع قانون و اداره امور جامعه را ندارد. در صورت عدم حضور امام در جامعه (دوره غیبت یا ستر) پرسش مهم این است که چه کسی حق بیان حکم و تسلط بر جامعه را دارد؟

پاسخ سؤال این است که بحث ولایت در مباحث فقهی مطرح شده و بحث حکومت و امامت از کلام به فقه وارد شده است. امر به معروف و نهی از منکر در آغاز چنان که توضیح داده می‌شود در مباحث اعتقادی، آن هم به وسیله خوارج و معتزله مطرح شد و سپس فقها آن را در مباحث فقهی به بحث گذاشته‌اند. نکته قابل توجه و مؤید این که این بحث را عالمان دینی از مباحث کلامی تلقی می‌کرده‌اند، کتاب شرح باب حادی عشر است. این کتاب شرحی است بر باب یازدهم از کتاب *منهاج الصلاح فی مختصر المصباح* که در خصوص عقایدی مانند یکتا پرستی و پیامبری و... تألیف شده، اما در پایان این شرح بحث امر به معروف و نهی از منکر مطرح شده است. کتاب *منهاج الصلاح* تلخیص کتاب *مصباح المتجهد* شیخ طوسی درباره‌ی عبادات و دعاهاست که علامه حلی آن را تلخیص کرده و بر ابواب ده گانه آن بانی تحت عنوان «آن چه بر تمام مکلفان واجب است» افزوده‌اند. لذا از آن به باب حادی عشر یاد می‌شود. در این باب مسائل کلامی مطرح شده و فاضل مقداد آن را شرح کرده است. در مبحث چهارم از این باب در پی بحث از معاد، به عقیده معتزله و اشاعره و شیعه در خصوص ثواب و عقاب اشاره می‌کند و آن گاه یکی از وظایف را امر به معروف و نهی از منکر اعلام داشته و عقیده بعضی از علمای شیعه را نقل می‌کند.^۱ هم چنین شیخ مفید در *اوائل المقالات* که برای بیان اصول عقاید شیعه نوشته، امر به معروف و نهی از منکر را واجب کفائی می‌داند و در فهرست معتقدات اصولی شیعه

۱. مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، *النافع یوم الحشر*، بی جا، قم، مکتبه المعارف الاسلامیه، فروردین ۱۳۷۱.

قرار می‌دهد و می‌گوید این مذهب متفرع بر قول به عدل و امامت است.^۱ پس از آن بحث از تقیه را عنوان می‌کند.^۲

اکنون این سؤال مطرح است که: چگونه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی به بحث گذاشته شد و در آغاز کار چه کسانی به این بحث دامن زدند و آیا از ابتداء، جزء مسائل فقهی بوده و یا بعداً به فقه وارد شده است؟

فرضیه

در پاسخ به این سؤال، این فرضیه از دیدگاه نگارنده قوی است که «امر به معروف و نهی از منکر» اصلاً و بالذات از شئون حاکم و پیشوای مسلمانان است و مردم عادی بدون اذن حاکم حق دخالت در این امر را ندارند و این که فقها به خصوص، فقهای شیعه آن را در ردیف نماز و روزه که اموری کاملاً خصوصی است به بحث گذاشته‌اند، بیشتر بدین امر باز می‌گردد که شیعیان عهده‌دار حکومت نبوده‌اند.

برای روشن شدن مطلب و اثبات فرضیه فوق‌الذکر باید مباحث ذیل مطرح

گردد:

۱. آیات ناظر به امر به معروف و نهی از منکر.
۲. چگونگی طرح مسئله در جامعه اسلامی و گروه‌های عمده مطرح کننده.
۳. نظر فقها.
۴. نتیجه گیری.

۱. آیات ناظر به امر به معروف و نهی از منکر

آیاتی که در قرآن مجید به صورت صریح یا ضمنی به این موضوع اشارت دارد به ترتیب سوره‌ها به شرح ذیل است:

سوره آل عمران (۳)، آیات ۱۰۴ - ۱۱۰ - ۱۱۴

سوره المائده (۵)، آیات ۶۳ و ۷۹

۱. محمد بن نعمان (شیخ مفید) - *اوائل المقالات*، بی‌جا، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴م.ق، ص ۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۱۹.

- سوره الاعراف (۷)، آیه ۱۵۷
- سوره التوبه (۹)، آیات ۷۱ و ۱۱۲
- سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۶
- سوره لقمان (۳۱)، آیه ۱۷
- سوره الحج (۴۱)، آیه ۲۲
- سوره العصر (۱۰۳)، آیه ۲

در بعضی از آیات یاد شده به مطرح بودن امر به معروف و نهی از منکر در میان امت‌های دیگر اشاره شده است مانند آیه ۱۷ از سوره لقمان که در آن از قول لقمان خطاب به فرزندش آمده:

«پسرکم! بپا دار نماز را و امر به معروف و نهی از منکر کن و شکیباً باش بر آن چه بر تو وارد می‌آید...».

و یا در آیه ۶۳ از سوره المائده، ربانیون و احبار به دلیل عدم ممانعت افراد از خوردن حرام و سخن به ناحق گفتن مذمت شده‌اند و در آیه ۱۱۶ سوره هود آمده که افراد کمی به دلیل جلوگیری از فساد در زمین نجات یافتند. در آیات دیگر عمدتاً ایمان به پیامبر، همراه امر به معروف و نهی از منکر آمده، مانند آیه ۱۱۴ از سوره آل عمران، آیه ۲۲ سوره الحج، آیه ۱۵۷ از سوره الاعراف و آیات ۷۱ و ۱۱۲ سوره التوبه. از آیات اخیر الذکر می‌توان استفاده کرد که لازمه ایمان، آن هم در زمانی که گروندگان به اسلام کم بوده‌اند و از طرفی عادات جاهلیت فراوان، این بوده که گروندگان به اسلام مراقبت و مواظبت لازم در اشاعه معروف و جلوگیری از منکر داشته باشند. این نظر را آیه ۱۵۷ از سوره الاعراف تأیید می‌کند که در آن آمده: «کسانی که پیروی می‌کنند از رسول نبی امی که او را می‌یابند (به صورت) مکتوب نزد خود در تورات و انجیل که ایشان را امر به معروف می‌کند و از منکر باز می‌دارد». در این آیه، علامت و نشانه عمده پیامبری که مورد بشارت تورات و انجیل بوده، امر به معروف و نهی از منکر اعلام شده و این می‌رساند که یکی از انتظارات امت‌های پیشین از پیامبر موعود اجرای این دو کار بوده است.

با توجه به آیات یاد شده، این سؤال مطرح است که چگونه امر به معروف و نهی از منکر همانند نماز و روزه، در صدر اسلام و به خصوص در زمان حضور پیامبر، پر رنگ جلوه نکرده است. جایگاه والای نماز و زکات در معارف دینی روشن است و اهتمام به اداء نماز و دریافت زکات، پس از وجوب آن، جای بحث و گفتگو ندارد تا به آن جا که پس از بعثت حضرت محمد (ص) اولین عمل دینی را که همراه حضرت خدیجه و حضرت علی به جا آورد، نماز بود.^۱ پر رنگ بودن نماز و زکات بعنوان دو فریضه مهم دینی برای همه مسلمانان روشن است.

اما نکته قابل تأمل این است که چگونه امر به معروف و نهی از منکر که بلافاصله بعد از نماز و زکات در آیات یاد شده آمده، چندان به لحاظ تاریخی پر رنگ نمی‌نماید تا آن جا که در هیچ تاریخی نیامده که پیامبر، جز از طریق قرائت آیات قرآنی، به نحو دیگری تأکید بر امر به معروف و نهی از منکر کرده باشد و حتی کسانی که به عنوان نماینده آن حضرت به قبایل تازه مسلمان گسیل می‌شدند تا احکام دینی را به آنان بیاموزند هیچ گاه بحث از امر به معروف و نهی از منکر را به میان نیاورده، با اینکه دیگر احکام را مو عظه کرده و آموزش می‌دادند. این مطلب وقتی بیشتر قابل تأمل و درنگ می‌شود که پس از رحلت نبی اکرم (ص) رفته رفته از این دو موضوع بحث به میان می‌آید و به نسبتی که جامعه اسلامی گسترده می‌شد و موضوع اداره جامعه و نحوه حکومت حاکمان جلب توجه می‌نمود، امر به معروف و نهی از منکر هم بر سر زبان‌ها می‌افتاد و گروهی به استناد اجرای این فریضه دینی با حاکمان و مردم درگیر می‌شدند. که در بحث بعد بطور خلاصه بدان پرداخته می‌شود. شاید آنچه در نتیجه گیری عنوان شود، بتواند پاسخ این سؤال تأمل برانگیز باشد.

۲. چگونگی طرح موضوع در جامعه

همانطور که گفته شد چندین آیه در قرآن مجید ناظر به امر به معروف و نهی از منکر است، ولی در تاریخ صدر اسلام از توجه بدان در مرحله عمل چیزی نیامده، با این که در محدوده احکام دیگر همانند نماز، روزه و زکات مطالبی ذکر شده و پاره‌ای

۱. ابی الفداء، السیره النبویه، ج ۱، بی چا، بیروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۹۶هـ.ق، ص ۴۲۷.

از این احکام در اجراء، مواجهه با مشکلات و بگو مگوهای شده، چنان که جنگ‌های رده ابتدا از مواجهه با مانعان زکات شروع شد. اما از امر به معروف و نهی از منکر در تاریخ و حوادث صدر اسلام مطلبی به میان نیامده است. چنین سکوتی می‌تواند به دوگونه تعلیل شود. یکی آن که آیات ناظر به این دو موضوع جنبه ارشادی داشته و به لحاظ مولوی، تکلیفی برای مسلمانان ایجاد نمی‌کرده همانند آیات ناظر به استفاده از عقل و اندیشه. علت دیگر این که، گفته شود مقصود از امر به معروف و نهی از منکر همان کاری بوده که پیامبر به اتفاق اصحاب خود انجام می‌داد و آن دعوت مردم به اسلام و آموختن احکام دینی است.

ظاهراً نمی‌توان همه آیات مربوط به این بحث را ارشادی دانست، چه در بعضی از این آیات تکالیفی به عهده جامعه مسلمانان نهاده شده که بیشتر به مولوی بودن حکم ناظر است و بنابراین باید توجیه دوم را انتخاب کرد و گفت امر به معروف و نهی از منکر از جمله واجباتی است که سخت مورد توجه بوده است؛ منتهی چون در جامعه نخستین اسلام، خمیر مایه رسالت پیامبر دعوت به معروف و نهی از منکر بوده و گروندگان به اسلام هم در خدمت پیامبر (ص) همواره مشغول به این کار بوده‌اند، چگونگی انجام این فریضه در عمل روشن و نیاز به سؤال و پرسش نداشته است.

آیاتی که در آن‌ها به خصوص از ترویج معروف و جلوگیری از منکر سخن به میان آمده و آیات مربوط به جهاد هم در همین راستا است. چون جهاد اسلامی که بزرگترین امر به معروف و نهی از منکر است به دستور پیامبر انجام می‌شد، چگونگی آن از سوی آن حضرت تبیین می‌گشت و بعدها هم در کتب فقهی عمل پیامبر (ص) در جنگ‌ها به عنوان سنت مأخذ احکام جهاد گشت.

بدین ترتیب برای جامعه و مردم سؤالی مطرح نمی‌شد که چگونه امر به معروف یا نهی از منکر را انجام دهند و همه احکام و تشریفات آن را در قول و عمل پیامبر، آن هم به صورت مستمر مشاهده می‌کردند. شاید این که بعد از رحلت آن حضرت هم این دو موضوع چندان مطرح نشد به جهت آن بود که برای مدتی صحابه

همان رویه را در درون و بیرون جامعه اسلامی و اعمال می‌کردند و انحراف چندانی از روش رسول خدا در این زمینه به وجود نیامد.

مؤید این مطلب، فتوحات اسلامی است که عمدتاً در خلافت عمر و عثمان صورت گرفت. اما پس از نهادینه شدن حکومت اسلامی و پیدا شدن علائم انحراف از روش رسول خدا در اجرای موازین اسلامی، در انتقادهایی که از حکومت وقت می‌شد رفته رفته اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر شکل گرفت.

کسانی که روش حکومتی خلیفه سوم را زیر سؤال می‌بردند و سرانجام او را به قتل رساندند با اتکا به ترک اجرای حدود و عمل نکردن به سنت پیامبر قیام کردند و از آن زمان به بعد است که رفته رفته در تاریخ اسلام اصطلاح امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌شود.^۱ در همین زمان است که توجه به امر به معروف و نهی از منکر آن هم از دیدگاه صحابه پیامبر که مرجع مردم عادی بود، جلب نظر می‌کند.

«بعضی بر آن شدند که وجوب امر به معروف و نهی از منکر با دل و زبان، آن هم در صورت قدرت است نه چیز دیگر و درست نیست که در این مورد از دست یا شمشیر استفاده شود. این نظر را سعد بن ابی وقاص و اسامة بن زید و عبدالله بن محمد و محمد بن مسلم انتخاب کرده و به همین جهت آنان کناره‌گیری (اعتزال) را برگزیده و در جنگ علی و معاویه شرکت نکردند.»^۲ در حالی که صحابه دیگر چون حضرت علی (ع) و یارانش از یک سو و عایشه و اصحاب جمل از سوی دیگر بر آن بودند که حمایت از کار حق واجب است.

درسرخ صحابه به رسول خدا (ص) جمله «امر به معروف و نهی از منکر» چنان که بعداً مصطلح شد، کم‌تر آمده و این اصطلاح پس از پیدایش گروه‌هایی چون خوارج و معتزله متداول گشت. اولین بار خوارجند که هنگام مخالفت با حضرت علی (ع) از این اصطلاح بیشتر استفاده کرده و حتی آن را از اصول مذهب خود قرار

۱. اسماعیل ابن کثیر الدمشقی، *البدایة و النهایة*، ج ۷، بی‌جا، بیروت، دار الحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه.ق، ص

۱۸۸.

۲. احمد امین، *ضحی الاسلام*، ج ۳، بی‌جا، قاهره، مکتبة النهضة المصرية، بی‌تا، ص ۶۴.

دادند.^۱ نباید فراموش کرد که ظهور خوارج ارتباط تنگاتنگی با مسئله حکومت دارد چه آنان پس از روشن شدن نتیجه حکمیت که برای حل و فصل نزاع بین کوفیان و شامیان به وجود آمده بود علیه حضرت علی (ع) قیام کرده و به استناد باوری که در امر به معروف و نهی از منکر داشتند، از آن حضرت خواستند از موافقت با امر حکمیت توبه کند.^۲ خوارج امر به معروف و نهی از منکر را واجب عینی می‌دانستند و جنگ را بر هر کس که منکر را مشاهده کند فرض دانسته و مقید به نتیجه آن نبودند.^۳ پس از خوارج عنوان امر به معروف و نهی از منکر در اصول مذهب اعتزال وارد شد. معتزلیان که نسبت به خوارج در این کار معتدل بودند برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر شرایطی قائل شدند (در حالی که خوارج بدون قید و شرطی خود را ملزم به اجرا می‌دانستند).^۴ در مذهب شیعه هم که در ابتدا یک مذهب کلامی بود و سپس جنبه فقهی بخود گرفت، مقوله امر به معروف و نهی از منکر وارد شد. امامان شیعه به خصوص حضرت امام حسین (ع) در قیام خود بارها و بارها بر امر به معروف و نهی از منکر تأکید کرده و در آن جا که هدف خود را در رفتن به کوفه و پاسخ مثبتی که به دعوت کوفیان داده، بیان می‌کند به این امر اشاره دارد:

«... من بیهوده و برای فساد و ظلم خروج نکردم بلکه خروج کردم برای درخواست اصلاح امت جدّم «صلی اله علیه و آله» و بر آنم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و برابر سیره جدّم و پدرم علی بن ابی طالب «علیه السلام» ره بسپارم.»^۵

پس از واقعه عاشورا در قیامهایی که در جامعه اسلامی صورت می‌گیرد، کم و بیش سخن از امر به معروف و نهی از منکر مطرح است. در آموزه‌های امامان شیعه، که از آن پس قیامی نداشتند و به کار فرهنگی و ترویج و تبیین احکام پرداختند، امر به معروف و نهی از منکر از حالت رویارویی عملی با حکومت درآمده و جنبه تذکر و

۱. همان، ج ۳، ص ۶۷.

۲. اسماعیل بن کثیر الدمشقی، *البدایة و النهایة*، ج ۷، صص ۳۱۵-۳۱۷.

۳. احمد امین، *ضحی السلام*، ج ۳، ص ۶۷.

۴. همان.

۵. المجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۲۲۹.

به اصطلاح امروزه مبارزه سیاسی به خود گرفت. امامان شیعه با بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و تأکید بر دوری از گناهان و اشاعه کارهای نیک بخصوص کمک به اجرای عدالت و دوری از ظلم و ظالمان از همکاری با حکومت‌های وقت خودداری کرده و شیعیان خود را هم از این کار منع کردند.

با این که در مذهب شیعه به این موضوع اهتمام ویژه‌ای مبذول شد، ولی اجرای آن منوط به دوری از توجه خطر گشت و از همین جا مسئله تقیه در مذهب شیعه مطرح گشت، درحالی که در مذهب خوارج و معتزله بحثی از تقیه به میان نیامده بود.

خوارج به هیچ وجه تقیه را قبول نداشتند و امر به معروف و نهی از منکر را به محض پیدا شدن عنوان معروف و منکر بدون هیچ شرطی واجب دانسته و حاضر بودند جان خود را در این راه از دست بدهند.^۱ معتزلیان برای اجرای امر به معروف و نهی از منکر شرایطی قابل شده بودند و بدون پیدا شدن آن شرایط، چنین عملی را لازم و واجب نمی‌دانستند. آنان می‌گفتند: «در صورتی امر به معروف و نهی از منکر واجب است که مکلف معروف و منکر را بشناسد و توان این کار را هم داشته باشد.» شیعیان که در مسئله عدالت - عمده ترین اصل اعتزال - با معتزلیان همراهند و به همین جهت گاه از آنان با عنوان عدلیه یاد می‌شود، در خصوص امر به معروف و نهی از منکر همان باور معتزلیان را دارند و به خصوص بر شناخت معروف و منکر تأکید بسیار می‌کنند.

عالمان شیعه امر به معروف و نهی از منکر را در کتب فقهی به بحث گذارده‌اند، چنان که نحوه حکومت را، ولی می‌توان آن را از اصول مذهب شیعه به حساب آورد، چنان که خمس هم در فروع فقهی از اختصاصات شیعه است با وجود این، کتب کلامی شیعه تا حدی به این مسئله توجه داشته، چنان که پیش از این هم در خصوص کتاب شرح باب حادی عشر بدان اشارت رفت.

نکته قابل تأمل این است که فقها در وجوب یا حرمت کاری از کتاب و سنت (نقل) استفاده کرده و درجایی هم که به عقل استناد می‌کنند، پشتوانه آن را

۱. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۶۷.

نقل می‌دانند و از طرفی وقتی نقل باشد، چندان نیازی به استفاده از عقل ندارند، چنان که به اجماع هم استناد نمی‌کنند مگر به عنوان تأیید. اما در مسئله امر به معروف و نهی از منکر وجوب آن را عقلی و نقلی می‌دانند و حتی استناد به عقل را پیش از نقل می‌آورند.

شهید اول در کتاب *اللمعة الدمشقیة* می‌گوید:

«امر به معروف و نهی از منکر هر دو واجبند عقلاً و نقلاً». و در شرح آن شهید دوم می‌گوید: «بدان جهت عقلاً واجب است که لطف است و مقتضای عدل».^۲ نکته دیگری که در باب امر به معروف و نهی از منکر مطرح است و آن را به مسائل بینش و اعتقادی نزدیک می‌کند، آن است که فقها آغاز امر به معروف و نهی از منکر را به قلب می‌دانند در حالی که در افعال، مسئله قلب، جز در نیت آن هم در عبادات که به عنوان جزء آن مطرح است، بحثی به میان نیامده ولی یکی از مراحل و اولین مرحله امر به معروف و نهی از منکر، یک عمل قلبی است. و باور قلبی مربوط به اعتقادات و بینش دینی می‌شود.

مطلب دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است، فرجه شدن مباحث امر به معروف و نهی از منکر به موازات فاصله‌ای است که مسلمانان از زمان نزول وحی گرفته‌اند. بعداً در نقل آرای فقها، مشاهده خواهد شد که فقها مرتبط با سلاطین زمان خود بر اجرای امر به معروف و نهی از منکر پیش از فقیهان دیگر اصرار داشته‌اند.

۳. امر به معروف و نهی از منکر در آرای فقها

برای آن که ضمن آگاهی از نظرات فقها، تأثیر شرایط زمان در آرای آنان نیز ملاحظه شود، بهتر می‌نماید آراء فقها را به ترتیب زمانی که می‌زیسته‌اند بررسی کرد. پیش از فقها – به معنای مصطلح – محدثان بودند که احکام شرعی را با ذکر احادیث بیان می‌کردند و قدیمی‌ترین محدث دارای کتاب معتبر، مرحوم شیخ صدوق

۱. الشیبه الثانی، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، ج ۲، ص ۴.

۲. همان.

متوفی به سال ۱۳۸۱ هـ.ق. صاحب کتاب *من لا یحضره الفقیه* است. وی در این کتاب بحث خاصی در مورد امر به معروف و نهی از منکر ندارد. محدث بعدی محمد بن یعقوب کلینی صاحب کتاب *الکافی* است. او در آن کتاب پس از باب جهاد بابی را به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص داده و روایاتی نقل می‌کند.

این عالم هم مانند بیشتر فقها انکار منکر را به قلب یکی از مراتب نهی از منکر می‌داند. قاضی نعمان که در سال ۳۶۳ بدرود حیات گفته در کتاب *دعائم الاسلام* یاد آور می‌شود:

«از علی (ع) روایت شده که رسول الله (ص) گفت امر به معروف و نهی از منکر کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، مگر کسی که دارای سه خصلت باشد ...^۱». وی بیش از این، از موضوع مورد نظر سخن به میان نمی‌آورد. قابل ذکر است که این فقیه قاضی القضاة مصر در حکومت فاطمیان بوده و در امامت پیرو عقیده اسماعیلیان. اما کتاب *دعائم الاسلام* وی مورد استناد فقهای اثنی عشری است، چنان که مرحوم شیخ انصاری در کتاب *مکاسب خود بارها* بدان استناد کرده است. شیخ مفید متوفی به سال ۴۱۳ هـ.ق در کتاب *المقنعة* بحث امر به معروف و نهی از منکر را همراه مباحث مربوط به اقامه حدود و جهاد آورده و همه فقها اتفاق نظر دارند که جهاد ابتدائی فقط وسیله امام مسلمین انجام می‌شود و اقامه حدود هم – مگر در موارد بسیار استثنائی – از وظائف امام مسلمین است.

آوردن امر به معروف و نهی از منکر در کنار جهاد و اقامه حدود می‌رساند که این فریضه عمدتاً متوجه امام مسلمین است به خصوص که وقتی بحث از کارهای عملی (مانند ضرب و جرح و قتل) برای اجرای معروف و جلوگیری از منکر به میان می‌آید آن را مخصوص امام می‌داند و می‌داند که «امامت» یکی از اصول مذهب تشیع است.

عبارت مرحوم مفید در کتاب یاد شده چنین است:

۱. قاضی نعمان، *دعائم الاسلام*، ج ۲، بی‌چا، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۲ هـ.ق، ص ۲۶۸.

«... پس واجب است بر اهل ایمان امر به معروف و نهی از منکر حسب امکان و مصلحت. بنابراین اگر انسان امکان داشت که از منکر با دست و زبانش جلوگیری کند و مأمون از (خطر) برخورد و دین و مؤمنان در حال و آینده بود، واجب است که با قلب و دست و زبان انکار نماید ... و بر انسان واجب است که منکر را دفع نماید در هر حال به شرط آن که ظن غالب به زوال منکر داشته باشد ولی حق ندارد مرتکب قتل و جرح شود، مگر با اذن سلطان زمان که برای اداره مردم منصوب شده است و اگر اذن نبود وی حق هیچ کاری را ندارد جز آنچه با قلب و زبان خود انجام می‌دهد.»^۱

سید مرتضی که شاگرد شیخ مفید است و در سال ۴۲۶ هـ ق چشم از جهان بست در این خصوص می‌گوید: «امر و نهی واجب و ندب است. آن چه وجوب انجامش عقلی یا سمعی است، امر بدان واجب و آن چه عقلاً مستحب است امر به آن مستحب. و آن چه عقلاً یا سمعاً قبیح است نهی از آن واجب ...»^۲ آن گاه وجوب این دو را نقلی می‌داند.^۳ وی اقدام به ضرب و زجر را تا جائی که مقصود حاصل گردد روا بلکه لازم می‌داند.^۴ یاد آور می‌شود که سید مرتضی ارتباط تنگاتنگی با خلفای زمان خود داشت و سهمی در اعمال قدرت را به خود اختصاص داده بود.

شاگرد سید مرتضی ابوالحسن حلبی است که کتاب *الکافی فی الفقه* را نوشته است و می‌گوید:

«مجازات گناهان انجام شده (ماضی) را مخصوص سلطان اسلام یا نایب وی می‌داند و آن‌ها را به پنج نوع تقسیم می‌کند.»^۵

او گناهان مربوط به آینده را در محدوده امر و نهی دانسته و امر به معروف و نهی از منکر را مشروط به شرایطی کرده است.^۶ وی باب یا فصلی را برای امر به

۱. محمد بن نغمان (شیخ مفید)، *المقننه*، بی‌جا، قم، جامعه مدرسین علمیه قم، ۱۴۱۴ هـ ق، ص ۸۰۹.

۲. السید شریف المرتضی، *المسائل الناصریه*، بی‌جا، تهران، رابطه الثقافة و العلاقات الاسلامیه، ۱۴۱۷ هـ ق، ص ۲۶۳.

۳. همان، ص ۲۶۵.

۴. همان، ص ۲۶۷.

۵. محمد بن یعقوب (الکلینی)، *الکافی*، بی‌جا، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۸۸ هـ ق، ص ۲۶۳.

۶. همان، صص ۲۶۴-۲۶۸.

معروف و نهی از منکر اختصاص نداده بلکه این دو موضوع را در دنباله بحث جهاد آورده است و تحت عنوان مبارزه با فسق از آن یاد کرده است .

مرحوم شیخ طوسی که سال ۴۶۰ هـ ق از دنیا رفت و نظرات او در مسایل فقهی تا بیش از دویست سال پس از او بر حوزه‌های علمیه و افکار فقها سایه افکنده بود، در این مورد نظر جالبی دارد. او این دو موضوع را همراه مباحث مربوط به اقامه حدود و قضاوت آورده و می‌گوید: «امر به معروف و نهی از منکر واجب است با دل و زبان و دست در صورتی که مکلف بداند که ضرری متوجه او و کس دیگری در حال و آینده نیست امر به معروف با دست و زبان است. اما دست به آن است که کار معروف را انجام دهد و از منکر دوری جوید به طوری که مردم از وی تبعیت کنند و گاه امر به معروف با دست بدین شکل انجام می‌شود که مردم را وادار بدان کار کند، از راه تأدیب و جلوگیری و کشتن افراد و ایراد جراحات. جز این که این نوع (امر به معروف) واجب نیست، مگر با اجازه سلطان زمان که برای ریاست منصوب شده باشد و اگر چنین اجازه‌ای نبود به همان انواعی که گفته شد، اکتفا می‌شود.^۱ در انکار منکر هم شیخ همان نظر پیشین را دارد و تأدیب و جرح و قتل را منوط به اذن سلطان می‌داند.^۲

شیخ طوسی در کتاب *الاقتصاد*، نزدیک بودن بحث امر به معروف و نهی از منکر را به مسئله حکومت و سرپرستی امور مسلمانان به صراحت می‌رساند. پس از آن که وجوب نقلی (نه عقلی) آن را از متکلمان و فقها بازگو می‌کند،^۳ می‌گوید: «بعضی راه وجوب آن دو را عقل می‌دانند ... و آن چه به نظر من قوی است، این است که این دو، امر به معروف و نهی از منکر، واجب عقلی‌اند زیرا این کار لطف است و تنها کافی نیست که علم به استحقاق ثواب و عقاب وجود داشته باشد زیرا هرگاه چنین سخنی بگوئیم، ملتزم بدان شده‌ایم که امامت واجب نیست.»^۴

۱. ابو جعفر محمد بن الحسن (الشیخ الطوسی)، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*، بی‌جا، قم، انتشارات قدسی،

بی‌تا، صص ۲۹۹-۳۰۰.

۲. همان، ص ۳۰۰.

۳. همان، *الاقتصاد*، بی‌جا، قم، کتابخانه چهل ستون، بی‌تا، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۴۷.

سپس در باب شرایط منع از منکر شیخ می‌گوید: «... ظاهر از مذهب شیوخ امامیه ما این است که این نوع از منع (زدن و یا قتل) فقط مخصوص امامان است یا کسی که در این مورد از سوی امام مأذون باشد.»^۱

سلار متوفی به سال ۴۶۳ هـ.ق. در کتاب *المراسم العلویة* خود همانند شیخ مفید «امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و جهاد» را در یک باب قرار داده و چون نوبت به قتل و جرح می‌رسد آن را از وظایف سلطان یا مأمور وی می‌داند.^۲ ابن براج که در سال ۴۸۱ هـ.ق. بدرود حیات گفت، کتابی را به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص داده و پس از بحث از چگونگی وجوب و استحباب، همانند شیخ طوسی «امر به معروف» به وسیله دست را به انجام کار نیک جهت تبعیت مردم، تعریف می‌کند و اضافه می‌کند که: «گاه امر به معروف با دست نیز به صورت دیگر محقق می‌شود و آن بدین شکل که مردم با کشتن و منع و تأدیب و مجروح ساختن و زجر دادن به کار معروف و داشته شوند. جز این که این نوع روا نیست مکلف بدان دست یازد مگر به دستور امام عادل و اذن وی ...»^۳

اولین فقیه‌ای که در قرن ششم هجری از او نقل قول در مسائل فقهی می‌شود ابن زهره حلبی متوفی به سال ۵۸۵ هـ.ق. و صاحب کتاب *غنیة النزوع* است. ابن فقیه در کتاب یاد شده بحث از موضوع مورد نظر نکرده است. پس از ابن زهره نوبت به ابن ادریس می‌رسد که حدود سیزده سال پس از ابن زهره فوت کرده است (۵۹۸ هـ.ق.). ابن ادریس موضوع مورد نظر را همراه شرایط کسی که حق اجراء حدود و قضاوت بین مردم را دارد در یک باب آورده و تقریباً هر آن چه را شیخ طوسی در *الاقتصاد* در این مورد ذکر فرموده، نقل کرده و خود چیزی بر آن نیفزوده است.^۴

۱. همان، ص ۵۰.

۲. حمزة بن العزیز، *المراسم العلویة فی الاحکام النبویة*، بی‌جا، بی‌جا، معاونت فرهنگی مجتمع جهانی اهل

بیت "ع"، ۱۴۱۴ هـ.ق، ص ۲۶۳.

۳. *المهذب*، ج ۱، ص ۳۴۱.

۴. محمد بن منصور (ابن ادریس)، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۲، بی‌جا، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۰ هـ.ق، صص ۲۱-۲۷.

ذکر این نکته لازم است که ابن ادریس از جمله فقیهانی است که اجرای حدود را از مناصب خاص امام معصوم می‌داند و در غیبت امام انجام آن را روا نمی‌داند.^۱ محقق حلی از لحاظ فقهی سرآمد عالمان دوره خود به حساب می‌آید و کتاب *شرایع الاسلام* او یکی از کتب مهم فقهی شیعه است که بر آن حواشی و شروح بسیار نوشته شده است. او در سال ۶۶۷ هـ.ق. فوت کرده و در *شرایع الاسلام* کتابی را به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص می‌دهد. و در مراتب انکار چون نوبت به انکار با دست می‌رسد می‌گوید:

«اگر نیاز به جراحت و قتل پیدا شد آیا باز هم واجب است؟ گفته شده که بلی و گفته شده نه، مگر با اذن امام و همین اظهر است.»^۲

نجیب الدین حلی در سال ۶۸۹ هـ.ق. از دنیا رفت، او کتابی به نام *الجامع للشرایع* دارد که در آخر کتاب جهاد از امر به معروف و نهی از منکر بحث می‌کند و بر خلاف دیگران جرح و قتل را بدون اذن امام روا می‌داند.^۳ این عالم، وجوب عقلی با نقلی بودن این دو موضوع را از اصول مذهب می‌داند.^۴ علامه حلی خواهر زاده محقق حلی است و در سال ۷۲۶ هـ.ق. دار فانی را وداع گفته و موضوع مورد نظر را در کتاب جهاد تحت عنوان یکی از مقاصد (آخرین مقصد) آورده و بدون چندان تفصیلی از آن می‌گذرد و در مورد این که در جرح و قتل نیاز به اذن امام است یا نه می‌گوید دو قول وجود دارد، بدون آن که یکی را انتخاب کند.^۵ همین فقیه در کتاب *مختلف الشیعه* در خصوص اجرای امر به معروف و نهی از منکر با دست، نظری مشابه شیخ طوسی دارد.^۶ نظر شهید اول که در سال ۷۸۶ هـ.ق. به شهادت رسید همانند علامه

۱. همان، ج ۳، ص ۵۳۷.

۲. ابوالقاسم جعفر بن الحسن (المحقق الحلی)، *شرایع الاسلام*، ج ۱، بی‌جا، تهران، استقلال، ۴۰۹ هـ.ق.، ص ۵۹.

۳. *الجامع*، ص ۲۴۲.

۴. همان، ص ۲۴۳.

۵. یوسف بن الحلی، *قواعد الاحکام*، ج ۱، بی‌جا، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ هـ.ق.، ص ۵۲۵.

۶. علامه حلی، *مختلف الشیعه*، بی‌جا، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ هـ.ق.، ص ۳۳۹.

حلی است^۱ ضمن آن که این فقیه هم موضوع را در کتاب جهاد ذکر می‌کند. فاضل مقداد متوفی به سال ۸۲۶ هـ.ق. در *کنز/العرفان* کتابی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر دارد و سخن فقهای پیش از خود را نقل می‌کند.^۲ ابن فهد حلی که در سال ۸۴۱ هـ.ق. از دنیا رفته آن را در کتاب جهاد آورد و همانند علامه حلی در *تذکره الفقهاء* روایات و آیاتی در فضیلت آن آورده و در خصوص جرح و قتل اجازه امام یا منصوب وی را لازم دانسته است.^۳ ابن ابی جمهور هم که در سال ۸۸۰ هـ.ق. در گذشته است، همانند علمای مذکور نظر می‌دهد.^۴

محقق کرکی (محقق ثانی) که در سال ۹۴۰ هـ.ق. از دنیا رفته در کتاب *جامع المقاصد* (شرحی است بر قواعد علامه) همان مباحث را با توضیح و تبیین آورده است.^۵ شیخ ابراهیم قطیفی که رقیب محقق کرکی است و در سال ۹۵۰ هـ.ق. از دنیا دنیا رفته، نظر خاصی در این مورد ندارد ولی از آن جایی که با حضور محقق کرکی در دستگاه حکومت صفویان مخالف بود، مبارزه با چنین عاملی را از جهاد با شمشیر در راه خدا فضل می‌دانست.^۶ می‌توان گفت او امر به معروف و نهی از منکر را جزء وظائف خاص امام معصوم می‌داند. شهید ثانی متوفی به سال ۹۶۶ هـ.ق. هم در *مسالك الافهام* که شرحی است بر *شرائع الاسلام* محقق حلی فتوایی نظیر فتوای صاحب الشرایع دارد.^۷ محقق اردبیلی متوفی به سال ۹۹۳ هـ.ق. در شرحی که بر

۱. الشهید الاول، *اللمعة الدمشقیة*، ص ۷۵.

۲. مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، *کنز/العرفان*، ج ۱، بی‌جا، تهران، مرتضوی، ۱۳۴۳، ص ۴۰۴.

۳. ابن براج، *المهذب البارع*، ج ۲، ص ۳۲۵.

۴. علی بن ابراهیم الاحسانی (ابن ابی جمهور)، *الاقطاب الفقیهية*، بی‌جا، کتابخانه آیه الله المرعشی، ۱۴۱۰ هـ.ق.، صص ۹۶-۹۷.

۵. علی بن الحسین (محقق کرکی)، *جامع المقاصد*، ج ۲، بی‌جا، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۰۸ هـ.ق.، صص ۴۸۴-۴۹۱.

۶. محمد جعفر هرندی، *زندگی و آراء خاص محقق کرکی*، بی‌جا، بابل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل، ۱۳۷۴، ص ۱۳۷۴، ص ۳۷.

۷. زین الدین بن علی (الشهید الثانی)، *مسالك الافهام*، ج ۲، بی‌جا، قم، موسسه معارف اسلامی، ۱۴۱۳ هـ.ق.، صص ۹۹-۱۱۲.

ارشاد علامه حلی دارد، نظیر علامه نظر داده است.^۱ در کتاب *زبدة البیان* کتاب خاصی به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص داده است.^۲ محقق سبزواری که در سال ۱۰۹۰ هـ.ق. از دنیا رفته در کتاب *کفایة الاحکام* خود کتابی بدین موضوع اختصاص داده است.^۳ شیخ بهایی متوفی به سال ۱۰۳۱ هـ.ق. امر به معروف و نهی از منکر را در خاتمه کتاب *جهاد* می‌آورد و می‌گوید: «و واجب بودن امر به معروف و نهی از منکر اجماعی است و هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما خلاف در آن است که آیا وجوب این به حسب عرف است یا به حسب شرع؟ اقوی قول دوم است.»^۴ شاید منظور شیخ بهایی از عرف، عرف عقلی و در نتیجه همان دلیل عقلی است که فقهای دیگر هم بدان اشارت دارند.

سید علی طباطبائی معروف به صاحب ریاض در سال ۱۲۳۱ هـ.ق. از دنیا رفت و در کتاب خود باب خاصی به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص نداد. بلکه در اول باب *جهاد* می‌گوید: «جهاد اعلام کلمه اسلام و امر به معروف و نهی است.»^۵ و نیز در باب *قضاء* داوری بین مردم را از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر دانسته است.^۶ وی در همین باب جا به جا از مقوله امر به معروف و نهی از منکر بحث می‌کند، اما بابتی را بدان اختصاص نمی‌دهد.

میرزای قمی که معاصر با صاحب ریاض و سخت مورد توجه فتحعلی‌شاه بوده در سال ۱۲۳۱ هـ.ق. دار فانی را وداع گفته است. در باب امر به معروف و نهی از منکر، ضمن پاسخ به سؤال‌هایی که مطرح شده مطالبی همانند مطالب دیگر علما دارد و نظر خاصی ایراد نکرده است.^۷

۱. احمد الاردبیلی، *مجمع الفائدة والبرهان*، ج ۷، بی‌چا، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ.ق.

صص ۵۲۹-۵۵۱.

۲. *زبدة البیان*، ص ۳۱.

۳. محمد باقرین محمد (محقق سبزواری)، *کفایة الاحکام*، بی‌چا، اصفهان، مدرسه صدر، بی‌تا، ص ۸۱.

۴. بهاء الدین العاملی (شیخ بهایی)، *الجامع العباسی*، بی‌چا، تهران، انتشارات فراهانی، بی‌تا، ص ۱۶۱.

۵. السید علی الطباطبائی، *ریاض المسائل*، ج ۱، بی‌چا، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۴۷۸.

۶. همان، ج ۲، ص ۳۸۵.

۷. *جامع الشتات*، ج ۱، صص ۴۱۷-۴۲۲.

شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب‌جوهر متوفی به سال ۱۲۶۲ هـ.ق. در کتاب معروف خود که شرحی است بر کتاب *شرایع الاسلام* مرحوم محقق حلی، همانند محقق کتابی را به امر به امر به معروف ونهی از منکر اختصاص داده و پس از آن که نظر فقهای پیشین را در مورد جرح و قتل - در صورت لزوم - نقل می‌کند می‌گوید:

«این نوع از انکار (جرح یا قتل) مخصوص امامان معصوم یا کسی است که امام به او اذن داده باشد.»^۱ می‌گوید اگر این کار را برای همه روا بدانیم، موجب فساد و هرج و مرج می‌شود که شریعت با آن مخالف است به خصوص در این زمان که نفاق بر مردم غلبه کرده است.^۲ آنگاه اضافه می‌کند که «...و شاید به خاطر پاره‌ای از آن چه گفته شد، در خصوص ایجاد فساد از وانهادن این کار به عموم مردم است که روا نیست اقامه حدود جز به وسیله امام (ع) در صورتی که وجود داشته باشد یا کسی را که امام برای این کار به خصوص منصوب می‌کند.»^۳

مرحوم امام خمینی متوفی به سال ۱۳۶۸ هجری شمسی بر این عقیده است که:

«اگر در امر به معروف و نهی از منکر مطلوب حاصل نشود مگر با زدن و لطمه وارد کردن، ظاهر آن است که چنین کاری جایز است با مراعات در به کارگیری هر کار که آسان‌تر و سهل‌تر باشد و بجا است که اجازه فقیه جامع شرایط کسب گردد و اگر انکار موجب جرح و قتل گردد جایز نیست مگر با اجازه امام «علیه السلام» و در این زمان فقیه جامع شرایط قائم مقام او است با فراهم آمدن شرایط.»^۴

مرحوم آیت الله خوئی که پس از امام خمینی از دنیا رفت در *منهاج‌الصالحین* خود کتابی را به امر به معروف و نهی از منکر اختصاص داده است و بحث از این دو

۱. همان، ج ۲۱، ص ۲۸۲.

۲. همان، ص ۲۸۲.

۳. همان، صص ۲۸۵ - ۲۸۶.

۴. السيد روح الله الموسوی الخمينی، *تحریر الوسیله*، ج ۱، بی‌جا، النجف الاشرف، مطبعة الاداب، ۱۳۹۰ هـ.ق.

موضوع را بعد از بحث خمس و پیش از مبحث جهاد آورده است. وی این دو را از اعظم واجبات دین می‌داند و در مسأله ۱۲۷۲ این فریضه را بر همه، اعم از علما و سلاطین و رعیت و دارا و ندار، واجب می‌داند.^۱ و می‌فرماید اگر انکار به قلب و زبان و دست مؤثر واقع نشد در جواز جرح و قتل دو وجه است بلکه دو قول، که اقوای آن دو عدم است ولی این کار را برای امام یا نایب او روا می‌داند.^۲

از مجموع آراء فقها می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای عمل به معروف و ترک منکر که معمولاً نیازمند اعمال فشار است، حداقل اجازه حاکم لازم است و همین امر می‌رساند که انجام این فریضه به نحو کامل و همه‌گیری، به طوری که به توان هدف مورد نظر آن را بدست آورد، نیازمند حکومت است و نمی‌توان چنین نتیجه‌ای از اقدامات توده مردم - بدون رهبر- انتظار داشت و چه بسا اقدام خود سرانه مردم منجر به اشاعه منکر یعنی هرج و مرج خواهد شود.

نتیجه گیری

۱. امر به معروف و نهی از منکر، با این که یکی از آموزه‌های مهم دین اسلام است در آغاز دعوت پیامبر پر رنگ نمی‌نماید و این به خاطر اعمال این فریضه به وسیله پیامبر اسلام بوده و مسلمانان همه در این کار با آن حضرت همراه بوده و به عبارت دیگر، تمام فعالیت آن حضرت و تلاش مسلمانان، از بعثت تا رحلت، امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

۲. هرچه از رحلت آن حضرت فاصله می‌گیریم توجه به این فریضه بیشتر و بیشتر می‌شود و این توجه از بحث حکومت آغاز می‌شود؛ چنان که گروه‌های درگیر با امر حکومت، مسئله امر به معروف و نهی از منکر را مطرح ساختند.

۳. توجه بدین موضوع در آغاز به عنوان یک اصل مذهبی مطرح شد، چنان که معتزلیان یکی از اصول پنجگانه خود را امر به معروف و نهی از منکر، در ردیف توحید، عدل و منزله بین المنزلتین و وعد و وعید، قرار دادند.

۱. السيد ابوالقاسم الخویی، منهاج الصالحین، ج ۱، بی‌جا، قم، مدینه العلم، ۱۴۱۰ هـ.ق، ص ۳۵۲.

۲. همان، ص ۳۵۳.

۴. فقها یکی از دلایل وجوب این حکم را عقل دانسته در حالی که دلیل اکثر احکام به خصوص عناوین احکام را نقل می‌دانند و همین امر می‌رساند که امر به معروف و نهی از منکر جایگاهی برتر از احکام فرعی دارد و اگر جزء اصول مذهب به معنای مصطلح نباشد، حد وسطی است میان فروع دین و اصول مذهب. البته این بدان معنا نیست که چون دلیل عقلی در اثبات آن به کار گرفته شده، لزوماً یک موضوع اعتقادی صرف است! زیرا در اثبات احکام فقهی چه بسا از مستقالات عقلی هم استفاده شده و می‌شود. متقابلاً باید توجه داشت که در اثبات اصول عقاید هم از منقولات استفاده می‌شود افزون بر مستند بودن این حکم به عقل، در اعمال آن هم «انکار قلبی» مطرح شده در حالی که در بقیه احکام انکار قلبی جزء مراحل عمل آورده نشده است.

۵. امر به معروف و نهی از منکر همانند «امامت» که شأن خاصی در باورهای دینی دارد و تحقق آن منوط به فراهم شدن شرایط خاص است، اجرای مؤثر آن نیاز به دخالت حکومت دارد و نمی‌توان بدون قید و شرط اجرای آن را برای همه افراد روا دانست.

منابع

۱. قرآن مجید
۲. الشیخ ابو جعفر محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، *الاقتصاد الیهادی الی طریق الرّشاد*، کتابخانه چهل ستون، قم، بی تا.
۳. محمد بن علی بن ابراهیم الاحسائی (معروف به ابن ابی جمهور الاحسائی)، *الاقطاب الفقهیة علی مذهب الامامیه*، کتابخانه آیه الله مرعشی قم، ۱۴۱۰ هـ ق.
۴. محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، *اوائل المقالات*، دارالمفید، بیروت ۱۴۱۴ هـ ق.
۵. اسماعیل بن کثیر الدمشقی، *البدایة و النهایة*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق.

۶. السيد روح الله الموسوی الخمينی، تحرير الوسیله، مطبعة الاداب، النجف الاشرف، ۱۳۹۰ هـ ق.
۷. شیخ بهاءالدين العاملي (شیخ بهائی)، الجامع العباسی، انتشارات فراهانی، تهران، بی تا.
۸. علی بن الحسین (محقق کرکی)، جامع المقاصد، مؤسسه آل البيت قم، ۱۴۰۸.
۹. شیخ محمد حسن النجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۶۷ هـ ق.
۱۰. ابی حنیفه محمد بن منصور، دعائم الاسلام و الحلال و الحرام و القضايا والاحکام عن اهل البيت الرسول الله و علیهم افضل السلام، دارالمعارف قاهره، ۱۳۸۳ هـ ق.
۱۱. الشهيد الثاني، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، داوری، قم، ۱۴۱۰.
۱۲. السيد علی الطباطبائی، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ هـ ق.
۱۳. محمد جعفری هرندي، زندگی و آراء فقهی خاص محقق کرکی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل، ۱۳۷۴ هـ ش.
۱۴. ابی جعفر محمد بن منصور (ابن ادريس)، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۰ هـ ق.
۱۵. ابی الفداء، السیره النبویة، دارا المعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۳۹۶ هـ ق.
۱۶. ابوالقاسم جعفر بن الحسن (محقق الحلی)، شرایع الاسلام فی مسائل الحرام و الحرام، استقلال، تهران، ۱۴۰۹ هـ ق.
۱۷. احمد امین، ضحی السلام، مكتبة النهضة المصرية، قاهرة، بی تا.
۱۸. حمزة بن علی (ابن زهرة)، غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفقه، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۷ هـ ق.

۱۹. ابو منصور يوسف بن علي (علّامه حلّی)، قواعد الاحكام، نشر اسلامي، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۰. محمد بن يعقوب (الكليّني)، الكافي، كتابفروشي اسلامية، تهران، ۱۳۸۸ هـ.ق.
۲۱. ابوالصلاح الحلبي، الكافي في الفقه، كتابخانه اميرالمؤمنين، اصفهان، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۲۲. محمد باقر بن محمد (محقق سبزواري)، كفاية الاحكام، مدرسه صدر اصفهان، بي تا.
۲۳. جمال الدين محمد بن المقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، كنز العرفان، انتشارات مرتضوي، تهران، ۱۳۴۳ هـ.ش.
۲۴. احمد الاردبيلي، مجمع الفائدة و البرهان في شرح ارشاد الاذهان، جامعه مدرسين، قم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۲۵. علّامه حلّی، مختلف الشيعه، جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۲۶. ابي علي حمزة بن عبد العزيز، المراسم العلوية في الاحكام النبوية، معاونت فرهنگي مجتمع جهاني اهل البيت(ع)، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۲۷. السيد شريف المرتضى، المسائل الناصرية، رابطة الثقافة و العلاقات الاسلامية، تهران، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۸. زين الدين بن علي (شهيد ثاني)، مسالك الافهام الي تنقيح شرايع الاسلام، مؤسسه معارف اسلامي، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۲۹. محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، المقنعة، جامعه مدرسين، قم، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۳۰. ابي جعفر محمد بن علي (الصدوق)، من لا يحضره الفقيه، جامعه مدرسين قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۱. السيد ابوالقاسم الخويي، منهاج الصالحين، مدينة العلم، قم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۳۲. مقداد بن عبدالله (فاضل مقداد)، النافع يوم الحشر (شرح باب حادي عشر)، كتابخانه معارف اسلامي، قم، ۱۳۷۱ هـ.ش.

۳۳. ابو جعفر محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، *النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى*،
انتشارات قدسی، قم، بی تا.